

مهره های کاندید شده از طرف قدرت های امپریالیستی اشغالگر به سمت رئیس نظام مستعمراتی بعد از کرسی و فعالیت های مطبوعاتی انقیاد طلبان.

حدود یک سال به ختم دوره ریاست کرسی در رأس دولت مستعمراتی در افغانستان باقی مانده است. قدرتهای امپریالیستی اشغالگر در رأس آنها امریکا از چندی باین طرف مهره های جدیدی را نیز در رأس این دولت در آینده مطرح کرده و سعی میکنند تا آنها را در اذهان عامه جای دهند؛ از جمله علی احمد جلالی، رمضان بشردوست و یا هم احتمالاً زلمی خلیل زاد و یا افراد دیگری را در آینده معرفی خواهند کرد تا قلم بدستان خادم امپریالیزم و ارتجاع و انقیاد طلبان ملی بطرفداری از آنها در مطبوعات داخلی و خارجی بنفع آنها تبلیغات نمایند. بهر صورت چه امریکا و متحدین آن خواسته باشند که کرسی را در رأس دولت دست نشانده در آینده ابقا نمایند و چه عنصر دیگری از مزدوران شان را در این سمت بگمارند، از دید مردم افغانستان و نمایندگان واقعی آنها در ماهیت این نظام مستعمراتی و وضعیت فعلی مردم بلاکشیده ما هیچ تفاوتی بوجود نمی آید. باز هم افغانستان کشوری است مستعمره و تحت اشغال نظامی ابر قدرت امریکا و کشورهای عضو ناتو و دولت مستعمراتی متشکل از عناصر خاین و جانی و ضد مردم و میهن، و باز هم توده های مردم در زیر چکمه های استعمارگران امریکائی و اروپائی و دولت مزدورشان متشکل از باندهای مختلف جنایت کار و قاتل مردم رنج و عذاب خواهند کشید.

قرار معلوم از جمله نامزد های احتمالی در ریاست دولت دست نشانده در آینده یکی هم زلمی خلیل زاد خواهد بود که از مدتی باین طرف آوازه اش سر زبانهاست، و خانم "سیما نوری" نوشته ایرا تحت عنوان «زلمی خلیل زاد (شیر یا خط)» بتاريخ 12 ماه می 2008 در سایت "افغان جرمن آنلاین" به نشر رسانده و در وصف زلمی خلیل زاد چیزهای نوشته است. سیمانوری می نویسد: «... فرضاً اگر ایشان ریس جمهور (که منظور او رئیس جمهور بوده است) افغانستان شوند. خلیل زاد چهره جدیدی در سیاست افغانستان نیست و ی سالیان متمادی در سیاست کشور نقش بارز داشته، و در پستهای مهم و کلیدی در ایالات متحده امریکا از سال 1979 بدینسو مشغول و وظیفه است و ی در اداره ریگن، کلینتن، بوش بزرگ و بوش کوچک یکی از طراحان سیاست خارجی امریکا در خلیج فارس و آسیای مرکزی بوده است. جلب کمک های امریکا به مجاهدین افغان در ضد باشوروی سابق یکی از کارهای ارزنده دیگری می باشد. وی بانوشتن «کتاب سفید درباره افغانستان» از امریکا تقاضای دخالت را در امور افغانستان برای تغییر وضع نمود.»

از نظرات و مواضع نویسنده چنین برمی آید که یا او یکی از جمله طرف داران پروپاقرص امپریالیزم است که آگاهانه و حساب شده این موضوع را مطرح کرده است و یا اینکه فردی است انقیاد طلب که نه استقلال و آزادی کشور و نه هم اسارت مردم افغانستان برایش مفهومی دارد، و با مقداری معلومات درباره خلیل زاد و هم اینکه بنا بر دلایلی در بین سایر کاندیدهای قطعی و احتمالی دولت امریکا و اعضای ناتو در مقام ریاست دولت دست نشانده استعمار، او را عنصر مورد نظرش دانسته و خواسته بنفع وی تبلیغ نماید. بفرض اگر مورد دوم را درباره این خانم مدنظر قرار دهیم؛ بیچاره فکر میکنند که با ذکر اینکه "خلیل زاد در دولت امریکا در دوره های مختلف چنین سمت های مهمی داشته و یا اینکه یکی از طراحان سیاست خارجی امریکا در خلیج فارس و آسیای مرکزی و یا مناطق دیگر در جهان بوده است"، گویا میتواند برای او در نزد عوام افغانستان هویت مناسبی را ارایه دهد.

در حالیکه خلیل زاد بحیث یک غیر امریکائی توانسته است در چنین مقام های در دولت امریکا دستیابد، جداً قابل تأمل است، اولاً: پذیرفته شدن فردی غیر امریکائی برای کار در سمت های مهمی در دولت امریکا خاصاً در اداره اطلاعات امریکا «سیا» باید در ابتدا از فلتر سازمان اطلاعاتی امریکا «سیا» گذشته باشد و ثانیاً: در عمل باید خدمت گزار صادقانه و وفاداری اش را برای نظام امپریالیستی غارتگر و جنایتکار امریکا با ثبات رسانده باشد. در حالیکه این عنصر مزدور امپریالیزم از زمانیکه وارد دولت امریکا شده است در رکاب این دولت مشغول شنیع ترین جنایات و خیانت ها علیه خلق امریکا و خلقها و ملل جهان بوده و هست. این خانم توجه نکرده است که خلیل زاد در پیشبرد اهداف و سیاست های غارتگرانه و جنایتبار دولت امریکا در نقاط مختلف جهان به چه جنایات ضد بشری علیه خلقها

وملل مظلوم این مناطق دستیازیده وچه تجاوززاتی را به منافع ملی آنها کرده است . این خانم میخواهد «خدمات» خلیلزارا بزعم اودر « جلب کمک های امریکا » برای تنظیم ها و احزاب اسلامی ارتجاعی ضد مردم و ضد استقلال و آزادی کشور در زمان جنگ مقاومت مردم افغانستان علیه اشغالگران سوسیال امپریالیست شوروی ورژیم مزدور خلقی پرچمیها بحیث سند « خدمت» خلیلزارا برای مردم افغانستان پیشکش کند. در حالیکه مداخلات آشکار و پنهان و جنایات صریح دولت امریکا در رأس امپریالیستهای غربی ودولتهاونهاد های ارتجاعی جهان(که در آن وقت از جنبه تضاد منافع شان در برابر سوسیال امپریالیزم شوروی و بلوک شرق تحت کنترول آن قرار گرفته بودند) علیه منافع خلق افغانستان و علیه استقلال کشور و حق تعیین سرنوشت مردم ما غیر قابل وصف است. امپریالیزم امریکا از طریق دستیارانش چون خلیلزارا به کمک دولتهای ارتجاعی پاکستان، ایران و عربستان سعودی وسایر دولتها، گروه های خاین ومیهن فروش جهادی را که در ایران و پاکستان مستقر بودند سازمان داده وباسلاح و امکانات مالی آنها بر جنگ مقاومت مردم افغانستان تحمیل کردند. قدرتهای امپریالیستی غرب تحت رهبری امریکا پلان شده توسط گروه های ارتجاعی اسلامی به سرکوب و قلع و قم نیروهای انقلابی، مترقی و آزادیخواه کشور در جبهات جنگ مقاومت پرداختند. همین خلیلزارا وهمپالگی هایش نه تنها در تنظیم این گروه های جانی وبعد گروه ارتجاعی قرون وسطائی طالبان نقش داشتند که هزاران نفر از نیروهای ارتجاعی اسلامی را از سراسر جهان تحت رهبری اسامه بن لادن سازمان دادند و وارد جبهات جنگ مقاومت مردم کردند. که بعداً جنایات این گروه ها و گروه های لومین و اوباشی که بوسیله احزاب اسلامی سازمان داده شده بودند و در جهت اجرای اوامر خائنه شان وتأمین منافع آنها در جبهات جنگ مقاومت مردم عمل میکردند، بطور گسترده برای مردم ما آشکار گردید. جنایات گروه های اسلامی تحت رهبری اسامه بن لادن بر ضد میهن و مردم ما چنان استخوان سوزاست که افرادی مانند خانم سیمانوری با چنین ایده وتفکر ارتجاعی نمی توانند آنرا احساس و درک کنند. حاکم کردن گروه های جهادی و بعد از آن گروه طالبان به همکاری گروه های اسلامی از دیگر کشورها تحت رهبری اسامه بن لادن بر مردم افغانستان و جنایات و تجاوزات آنها بر مردم خاصاً بر شهریان کابل و ویرانی کشور و انواع تجاوزات و جنایات شان علیه مردم مظلوم افغانستان؛ بوسیله دولت امریکا و متحدین آن و بقول نویسنده بوسیله کاروانی های آقای خلیلزارا صورت گرفته است؛ که بسیار ننگین و شرم آور است. همچنان خلیلزارا به نمایندگی دولت امریکا خائنه ترین نقش را در جریان کنفرانس بن و تشکیل دولت موقت از گروه های جانی ومیهن فروش بر طبق منافع غارتگرانه امپریالیزم امریکا و اعضای ناتو بر ضد استقلال کشور و حاکمیت ملی و حق تعیین سرنوشت مردم ما بازی کرده است. خلیلزارا همان اندازه علیه مردم افغانستان و عراق وسایر خلقها و ملل تحت ستم جهان خیانت و جنایت کرده است که ریگان، کلینتن، جورج بوش پدر و جورج بوش پسر، دیک چینی، رامسفلد، کولن پاول، کاندولیزاریس وسایر حکام امریکا انجام داده اند. نویسنده مدرک دیگری را از خلیلزارا عرضه میکند و آن اینکه او بیش از 200 کتاب نوشته است! این خانم باید بداند که فراگیری علم در رشته ویا رشته های معینی ویا کتاب و کتاب ها نوشتن بر مبنای آن بطور مجرد مطرح نمی شود؛ باید دید که دانش افراد و محتوی کتابهای که بر رشته تحریر درمی آورند از چه ایدئولوژی وسیاستی مایه گرفته و در خدمت چه طبقه ویا چه نظامی قرار دارد. بدون شک که «دانش» آقای خلیلزارا بطور عام در خدمت امپریالیزم بین المللی و بطور خاص در خدمت امپریالیزم امریکا و بر ضد خلق امریکا و خلقها و ملل تحت سلطه جهان قرار داشته و دارد. و محتوی کتابهای او همچنان ایدئولوژی ونظرات او از نظر ماهیت شدیداً ارتجاعی و ضد بشری است. نوشتن دوصد کتاب ویا مقاله ورساله برای فردی مقام در خور تحسین را کمائی نمی کند؛ اگر دانش چنین فردی در خدمت خلق کشور خودش ویا خلقها و ملل جهان قرار نگیرد؛ یقیناً که به شکلی از اشکال بر ضد آنها قرار خواهد گرفت. محک اصلی برای ارزیابی از شخصیت و عملکرد یک شخص، مردم دوستی ومیهن دوستی و فعالیت ومبارزه آن در راه نجات مردم اش از منگنه ستم واستثمار امپریالیزم و ارتجاع است ویا اینکه دانش اودر جهت خدمت به بشریت قرار گیرد. اگر دانش فردی در جهت پیش برد اهداف وتأمین منافع امپریالیزم جهانخواه و طبقات ارتجاعی قرار گیرد مانند دزدی است که با چراغ عمل دزدی را انجام میدهد.

اما فعالیت خلیلزارا در مورد «منسجم کردن اقوام مختلف ساکن در افغانستان»: این فعالیت ها بر اساس پلانها واهداف امپریالیزم واستعمار در افغانستان بوسیله خلیلزارا نیز پیاده شده است. در اینجا باید تذکر داد که اقوام مورد نظر نویسنده باید همان سران اقوام یعنی خوانین وفئودالان ونمایندگان طبقاتی آنها باشد نه توده های مردم از اقوام مختلف کشور! زیرا خلیلزارا بحیث یک اجنت امپریالیزم امریکا کاری به کار توده های مردم از اقوام وملیتهای مختلف کشور نه داشته ونخواهد داشت؛ بلکه فعالیت های اودر زمینه بر اساس پالیسی های استعماری وتبه کارانه دولت امریکا و متحدین آن (که باتکاء به طبقات وگروه های ارتجاعی میتوانند سلطه استعماری وبساط استثمار و ستم شان را بر توده های مردم در افغانستان وسایر کشورهای تحت سلطه پهن کنند) صورت گرفته

است. خلیل‌زاد در جلب و جذب افراد و گروه‌های ارتجاعی از ملیت‌های مختلف خاصاً از بین ملیت پشتون و تحکیم پایه‌های قدرت طبقات حاکم ملاک فنودال ملیت پشتون در دولت استعماری بریاست. کرسی مزدور بعد از معاهده ننگین "بن" نقش نهایت مخربی را بازی کرده است. دولت‌های دست‌نشانده در افغانستان و عراق عمدتاً محصول کار خلیل‌زاد است. آیا این ستمگری جابرانه و از این خیانت غدارانه می‌شود چیزی ننگین تر بر خلق‌های افغانستان و عراق صورت گیرد که خلیل‌زاد انجام داده است؟!

خانم سیما نوری در کاندید شدن خلیل زادنیز مانع قانونی نمی‌بیند؛ مسلماً که قانون اساسی ای که تحت نظارت و کنترل قدرتهای اشغالگر و بر طبق منافع آنها و طبقات و گروه‌های ارتجاعی مزدور تدوین شده است؛ همه مسایل را در همین راستا در نظر گرفته است. معیار انتصاب و یا انتخاب در ارکان دولت مستعمراتی در افغانستان کاملاً مشخص است؛ همه میهن‌فروشان، جنایت‌کاران جنگی، جنایت‌کاران علیه بشریت و ناقضین حقوق بشر، انقیادطلبان و تسلیم‌طلبان ملی و طبقاتی حافظ منافع امپریالیزم از حدود شش سال باین طرف در قدرت اند و یا از قبل نظام مستفید شده‌اند. در آینده نیز همین مینا و براساس همین معیارها عناصر خاین و مزدور و تسلیم‌طلب می‌توانند بدون هیچ دغدغه‌ای وارد میدان شوند حتی بحیث رئیس دولت مزدور در خدمت امپریالیزم و ارتجاع قرار گیرند. اگر دولت امریکا بخواهد که خلیل‌زاد بعد از کرسی در رأس دولت دست‌نشانده قرار گیرد، هیچ مشکل قانونی‌ای وجود ندارد تا مانع از کاندید شدن او گردد. بعد از چند دهه «امریکائی» بودن فوراً «افغان» میشود و کاندیدای پست‌های مهم میگردد. البته در اینجا منظور از بکاربرد کلمه امریکائی؛ چهره‌های خاصی از سنخ خلیل‌زاد است نه خلق شریف امریکا.

خانم سیمانوری مینویسد: " آمدن خلیل‌زاد نقش مثبتی در سرنوشت افغانها خواهد داشت زیرا خلیل‌زاد افغان است و در عین حال در سیاست افغانستان از سالیان متمادی دخیل میباشد».

خانم سیما نوری باید بداند که نقش مثبت خلیل‌زاد «افغان» در تأمین منافع غارتگرانه امریکا و سرنوشت طبقات ارتجاعی کمپرادور و ملاک، باندهای مواد مخدر و افراد و اقشار مزدور و انقیادطلب بی‌تردید است نه برای مردم افغانستان. زیرا او مانند کرسی «افغان» و دیگر مهره‌های امپریالیزم به جهت تأمین منافع امپریالیزم امریکا و متحدین آن در افغانستان آمده‌اند و یا در آینده خواهند آمد. ملاک خوبی افغان بودن و یا اصل و نسب «افغانی» داشتن نیست. مطلب اصلی خدمت ب مردم و میهن است یعنی دفاع از منافع مردم و میهن در برابر امپریالیزم و طبقات ارتجاعی داخلی. کلمه افغان وجهه طبقاتی دارد. باشندگان افغانستان به طبقات مختلف تقسیم شده‌اند، طبقات خلق و طبقات ضد خلق؛ هر تبعه افغانستان را بدون در نظر داشت موقعیت اجتماعی آن در جامعه و هم اینکه در برابر مردم و میهن چه ایده و نظری دارد و یا چگونه عمل می‌کند، تفاوت اساسی وجود دارد. بین یک افغان وطن‌خواه و مردم‌دوست، آزادی‌خواه و مترقی با افغان وطن‌فروش و خاین به خلق و جنایتکار و قاتل مردم فرق فاحشی وجود دارد. از این رو هر تبعه افغانستان باید در نظر داشت موقعیت طبقاتی اجتماعی آن و عملکرد در برابر منافع مردم و میهن مورد ارزیابی قرار گیرد. در شرایط فعلی کشور هر عنصر و گروهی که بقدرت برسد یا بهتر بگوییم بقدرت رسانده شود جز تأمین منافع امپریالیزم و طبقات ارتجاعی کاری از پیش نمیرد. چه این شخص کرسی باشد و چه خلیل‌زاد و یا هم جلالی و یا بشردوست. زیرا در نظام مستعمراتی و در شرایطی که کشور تحت اشغال نظامی قدرت‌های امپریالیستی قرار دارد؛ بدون شک گردانندگان امور دولت مستعمراتی بوسیله آنها برگزیده و گمارده می‌شوند و مردم و نمایندگان واقعی شان هیچ حقی و امکانی برای انتخاب کردن و انتخاب شدن در این دولت ندارند. و اگر مردم اسیر افغانستان بپای صندوق‌های رأی کشانده میشوند این بمعنای تحقق دموکراسی و یا احقاق حقوق سیاسی آنها نیست؛ زیرا دموکراسی و آزادی و حق انتخاب در شرایط سلطه استعماری و سلب استقلال و آزادی کشور و عدم حق تعیین سرنوشت سیاسی مردم بر اساس اراده آزاد خود آنها ممکن نیست؛ و حتی چنین چیزی بشکل رسمی و فورمالیته هم وجود ندارد. نویسنده باید بداند که سیاست خارجی افغانستان در شرایط کنونی از مجرای قدرتهای امپریالیستی اشغالگر صورت می‌گیرد نه بوسیله دولت کرسی و یا وزیر خارجه آن. بلکه وزیر خارجه در چنین دستگاه مستعمراتی مانند دیگر بخشهای این دولت یک وسیله در دست اشغالگران است. از اینکه کرسی و سپینا و دیگر نوکران امپریالیزم از افغانستان مستقل و آزاد حرف می‌زنند، یک استهزاست.

خانم سیما نوری مدعی است که خلیل زاد یک ناسیونالیست بمعنای افغان‌گراست و خط دیورند را یک خط جعلی میدانند. باز هم باید گفت که برخلاف ادعای این خانم، خلیل‌زاد و دیگر ناسیونال‌شنوئیستهای هم‌قماش او مانند احدی رئیس حزب افغان ملت و دیگران تلاش دارند تا با تکاب طبقات ارتجاعی ملیت پشتون مانند گذشته خلق ملیت پشتون را اغوا کرده و بر سایر ملیت‌ها ستم ملی‌شنوئیستی اعمال کنند، هم چنان که ستم طبقاتی و امپریالیستی بر همه خلق‌های ملیتهای مختلف کشور اعمال میکنند و خواهند کرد. اینست معنای ناسیونالیزم آقای خلیل‌زاد و هم سخنان او. و ادعای اینکه او «خط دیورند» را جعلی میدانند باز هم بر می‌گردد بر سیاستی که او هم فکران او میخواهند خلق ملیت پشتون

رادر افغانستان وخلق پشتون را در ماورای «خط دیورند» در جهت پیشبردها هدف غارتگرانه امپریالیزم امریکا در منطقه اغواکنند. چراکه خلیل‌زاد نماینده یک سیاست امپریالیستی جهانخواارانه و تباہ کننده خلقها و ملل جهان است و در طی چندین دهه او این پالیسی رادر مناطق مختلف جهان به پیش برده است. اودر فریب کاری و اغواگری مهارت خاصی دارد. او مهره بدر بخورنه تنها برای دولت امریکا که برای سیستم امپریالیستی جهانی است. دولت امریکا از همین اصل و نسب شرقی اومانند دیگر هم قماشان اش استفاده کرده و در بر بادی و منجلاب قرار دادن ملل مظلوم در کشور های تحت سلطه امپریالیزم از جمله افغانستان و عراق استفاده کرده و میکند. باید تذکر داد که زلمی خلیل‌زاد نماینده تمام عیاریک قدرت امپریالیستی جهانی است او هیچ علاقه به سرنوشت خلقها و ملل جهان خصوصاً در کشور های تحت سلطه و منجمله مردم افغانستان و خلق ملیت پشتون در آن طرف خط استعماری نام نهاد «دیورند» ندارد. خلیل‌زاد بحیث یک مهره خطرناک امپریالیزم امریکا از جمله دشمنان قسم خورده خلق افغانستان و خلقهای جهان است و در تمام دوره های کارش در دولت امریکا بر همین مبنا عمل کرده است و در آینده جز این نخواهد کرد. خانم سیمانوری می نویسد: "همین دانشش ویرابه اداره بوش رساند ورنه به یک افغان، و رودیه دستگاه دولتی امریکا کاری آسان نیست." خانم سیمانوری باز هم سعی میکند تا فریبکاری کند؛ ولی باید بدانند که اولاً: سوبه «علمی» هیچ ارزشی برای امپریالیزم ندارد که در پذیرش فردی برای خدمت گزاری معیار قرار گیرد. باز هم میگویم که معیار همان میزان وفاداری و خدمت گزاری به امپریالیزم است که خلیل‌زاد و سایر عناصر خاصاً از بین غیر امریکائیا انتخاب شده است و خلیل‌زاد کسی است که در طی چند دهه امتحانش را برای امپریالیزم امریکا داده است. آیدار امریکا و یاسایر کشور های امپریالیستی جهان افراد دیگری به لحاظ ظرفیت دانش علمی به سوبه ویاحتی بالاتر از سوبه خلیل‌زاد وجود دارند؟ که بدون شک وجود دارند! ولی همه نمیتوانند و یانمی خواهند به چنین مقامی برسند. فقط قماش خلیل‌زاد ها، جلالی ها و کرزی ها است که میتوانند چانس تقرب به دربار سر کرده امپریالیزم جهانی را کمائی کنند. این استدلال بسیار ناشیانه و طفلانه است و همین طرز استدلال نویسنده ساده انگاری اورا در مورد این قضایا آشکاری سازد.

خانم سیما نوری نظر دارد که بارئیس جمهور شدن خلیل‌زاد تجارت رونق یافته و امنیت در کشور تامین خواهد شد و اشاره اوبه امتداد پایپ لین گاز از کشورهای آسیای میانه از طریق افغانستان است. باز هم به خانم سیمانوری باید تفهیم شود که خلیل‌زاد همان پلانه و اهدافی رابه پیش خواهد برد که دولت کرزی در طی شش سال اخیر به پیش برده است. و احياناً رونق تجارت در افغانستان بر مبنای توسعه و انکشاف «بازار آزاد» در یک دولت مستعمراتی کما فی السابق به پیش برده خواهد شد و هر چه بیشتر شرایط غارت و چپاول سرمایه های کمپرادوری و امپریالیستی را آماده کرده و عمق و وسعت بدبختی و فقر و فلاکت مردم را بیشتر خواهد کرد. این مساله ایست که در طی شش سال اخیر مردم افغانستان آنرا باگوش و پوست شان لمس کرده اند. و پالیسی های اقتصادی امپریالیزم جهانی از طریق نهاد های مالی امپریالیستی (صندوق بین المللی پول و بانک جهانی) برفقر و گرسنگی مردم در کشور های «جهان سوم» می افزاید. و اگر دولت امریکا و کمپنی های نفتی امریکا بخواهند امتداد پایپ لین گاز آسیای میانه از طریق افغانستان صورت بگیرد و این امر مربوط به این اجنت و آن اجنت آنها نیست.

خانم سیما نوری نظر دارد که "روابط نزدیک خلیل‌زاد با واشنگتن هر تصمیمی راساده تر از هر فرد دیگری جامه عمل خواهد پوشاند. هر چند اگر جمهوری خواهان در انتخابات آینده بازنده شوند سیاست امریکا در قبال افغانستان تغییر نمیخورد." خانم سیما نوری باید توجه نماید که کرزی نیز یکی از مهره های بدر بخور امپریالیزم امریکا است و دولت دست نشانده تحت رهبری اودر طی شش سال اخیر خدمات زیادی را به امپریالیزم امریکا و متحدین آن در ناتو انجام داده است. بقول سیمانوری اگر خلیل‌زاد بنابر سابقه خدمت گذاری اش قرب و منزلت بیشتری در قصر سفید امریکا دارد؛ اما اونیز مانند مزدور فعلی (کرزی) همان برنامه ها و نقشه های رادر افغانستان و منطقه تعقیب خواهد کرد که کرزی پیش برده است و آن پیاده کردن اهداف امپریالیزم امریکا و متحدین آن در افغانستان و منطقه است. بنا به گفته ای محترم دوکتور میر عبدالرحیم عزیز که در مورد خلیل‌زاد در یکی از مقاله های شان زیر عنوان "ارتجاعیت زمانی خلیل زاد- اپریل 2008" نوشته اند و در سایت افغان جرمن آنلین به نشر رسیده و اکنون در آرشیف این سایت موجود است که چنین میخوانیم: "...عضویت خلیل زاد در حزب جمهوریخواهان صرف یک روپوش است برای فعالیت های مدنی و سیاسی اش که هر فرد مستحق امریکائی میتواند از آن مستفید شود. این راهم میدانیم که موفق و وظیفوی وی در زمان حاکمیت جمهوریخواهان بیشتر تثبیت می شود. لاکن هیچ زمانی از نظر نمی افتد حتی اگر دموکراتها روی صحنه بیایند. پس اینطور استنباط می گردد که ارتباطات خلیل‌زاد با دستگاه اطلاعاتی و استخباراتی امریکا اورا در موقفی قرار داده است که با تغییر حزب خدشه دار نمی گردد. بدین معنی که اگر در یک اداره جدید پست رسمی هم نداشته باشد، از خدمات وی به نحوی دیگر استفاده می شود." در مورد این نظر خانم سیما نوری شاید زلمی خلیل‌زاد بنابر کارکرد طولانی اش در دولت امریکا خاصاً در سازمان اطلاعات امریکا «سیا» نسبت

به کرزی دارای سابقه کاری طولانی تر بوده و از مهارت های بیشتری برضد مردم افغانستان و خلقها و ملل مظلوم دیگر برخوردار باشد و بتواند منافع امریکار را خوبتر تامین نماید. خانم سیمانوری از جهت دیگری هم ارجحیتی را برای زلمی خلیل زاد در نظر دارد که میگوید: "خلیل زاد یک نطق خوب است و ظاهری خوب برای ریاست جمهوری دارد". خانم سیمانوری شاید چنین نظر داشته باشد که کرزی بسیار عامیانه صحبت میکند و شاید خلیل زاد دیپلمات مآبانه صحبت می نماید و او بر خلاف کرزی شاید چین و کلاه قره قلی را نپوشیده و ملیس به دریشی باشد.

سیمانوری سوگندنامه ایرا (که هر «رئیس جمهوری» در افغانستان باید آنرا بجا کند) درج نوشته اش کرده است. متن سوگند نامه از این قرار است: "اطاعت و حمایت از دین اسلام؛ که یقیناً همه کسانی که در این سمت گماشته می شوند این جزء سوگندنامه را بطور کامل رعایت میکنند، رعایت قانون اساسی و مواظبت از تطبیق آن؛ این جزء نیز برای هر مزدوری قابل اجراء است، زیرا قانون اساسی نظام مستعمراتی در اصل حافظ منافع قدرت های امپریالیستی اشغالگرو طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و نمایندگان طبقاتی آنها ست و هر مزدوری که در رأس دولت دست نشانده قرار گیرد خود را مکلف به تطبیق آن میداند، و این دولت نیز در جهت حراست از منافع امپریالیزم و طبقات ارتجاعی عمل میکند. اما موارد "حراست از استقلال کشور، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و حقوق و منافع مردم افغانستان و بذل مساعی در راه سعادت و ترقی مردم افغانستان" که در این سوگندنامه گنجانده شده است؛ اینها مواردی اند که اگرچه در قانون اساسی و سایر قوانین مدونه درج شده است ولی در عمل واقعاً جنبه اجرایی و الزامی برای دولت دست نشانده ندارد و درج آنها محض بخاطر فریب و اغوای مردم است. چرا که در یک نظام طبقاتی و مستعمراتی در عمل جای برای حراست از منافع و حقوق توده های مردم در هیچ عرصه وجود ندارد و همه مساعی دولت در جهت سعادت طبقات حاکم ارتجاعی و تامین منافع قدرت های امپریالیستی صورت می گیرد. و در عالی ترین شکل آن در نظام های وابسته و تحت سلطه امپریالیزم شاید سرمایه گذاریهای نسبتاً قابل ملاحظه بوسیله قدرتهای امپریالیستی جهت استثمار توده های خلق و کسب سود مافوق صورت گیرد، در آن صورت شاید زمینه کار مزدوری برای بخشی از زحمت کشان کشور برای مدتی مهیا شود. و در مورد استقلال و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور؛ این دیگر یک مضحکه است؛ زیرا افغانستان در اشغال نظامی و تحت سلطه استعماری امریکا و ناتو قرار دارد و دولت دست نشانده به فرمان آنها عمل میکند از اینرو استقلال کشور در قدم اول با اشغال نظامی کشور و بعد تاسیس دولت دست نشانده بر اساس معاهده ننگین "بن" سلب شده است و نمی شود صحبتی از استقلال و حاکمیت ملی در میان باشد. فلذا همه افرادی که در سمت باصطلاح رئیس جمهور و یا عالی رتبه های سایر ارکان دولت دست نشانده حلف وفاداری یاد میکنند همان حلف وفاداری به حراست از منافع طبقاتی خود آنها و منافع امپریالیستهای حامی آنهاست و همه آنها بحیث افراد وطن فروش، خاین ملی و ضد مردم کوچکترین احساس و فکری برای استقلال کشور و حاکمیت ملی و یا تامین منافع مردم ستم کشیده و گرسنه افغانستان ندارند. باین صورت خلیل زاد و یاهر مزدور دیگری نیز خود را مکلف به اجرای احکام چنین قانونی می داند. اگرچه در این قانون اساسی و سایر قوانین منتج از آن در روی کاغذ مواردی بنام حقوق و منافع مردم درج گردیده است لکن در عرصه عملی آن اقدام واقعی صورت نمی گیرد.

خانم سیمانوری در پاراگراف اخیر صفحه سوم نوشته اش می نویسد: "باید باین حقیقت گردن نهیم که حالاً منافع امریکا منافع ماست و بالعکس. هیچ رئیس جمهور منتخب افغانستان (بهبود مینوشیت منتصب- تبصره از من است) نمیتواند که خلاف مسیر سیاست از پیش درست شده توسط امریکا حرکت کند و لو اگر سوگند ماده مذکور را هم یاد کرده باشد." خانم سیمانوری در این بخش صریحتر از هر بخش دیگر نوشته اش به بیان واقعیتی پرداخته است که خود او و همفکرانش به آن باور دارند یعنی پذیرش بدون چون و چرای سلطه استعماری امریکا و ناتو. ولی او متوجه نیست که به چنین رئیس جمهوری «منتخب» خطاب کردن از اساس نادرست است؛ منتخب از طرف کی و یاکیها؟! اگر قدرتهای امپریالیستی اشغالگر نمایش نامه ایرا بنام «انتخابات ریاست جمهوری و یا انتخابات پارلمانی» براه می اندازند و مردم بیچاره افغانستان را با انواع فریب و نیرنگ و اغوا بیای صندوق های رأی میکشاند تا بدین ترفند سلطه استعماری و حاکمیت دولت دست نشانده شانرا «مهرتاییبید» زده و به خیال خودشان مردم افغانستان و افکار عامه جهان را در امر انتخابات دموکراتیک در یک کشور اشغال شده و مستعمره، «باورمند» بسازند. و رنه در شرایط فعلی کشور، رئیس دولت مستعمراتی از قبل تعیین شده و اینکه در انتخابات نمایشی چه تعداد رأی کسب نماید، آنهم مهم نیست. قدرتهای اشغالگرو طبقات و گروه های ارتجاعی و مزدور اگر در جریان سناریوی انتخابات بتوانند ده یا پانزده فیصد مردم را با چال و نیرنگ، تطمیع و تخویف بیای صندوق های رأی بکشاند که در واقع بیش از این تعداد هم برای شان مقدور و ممکن نیست، باز هم از طریق رسانه های تحت کنترل شان اعلان میکنند که بیش از 50 فیصد مردم در انتخابات شرکت کرده و شخص مورد نظرشان (که آنهم قبلاً از طرف امریکا و متحدین آن انتخاب شده است)، برنده انتخابات اعلام میگردد. اما در مورد این گفته خانم سیمانوری که میگوید: "منافع امریکا

منافع ماست و بالعکس؛ اگر منظور نویسنده منافع خود او و هم قماشان و همفکران او باشد باز هم واقعیتی رایبان کرده است. ولی اگر منظور او یکی بودن منافع مردم افغانستان و دولت امریکا باشد؛ این دیگر یک وقاحت است که بزبان آورده است؛ زیرا این طرز فکر اولاً: بی اطلاعی او را از مسایل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و روابط بین طبقات مختلف در جوامع مختلف و روابط بین امپریالیزم جهانی و خلقها و ملل تحت ستم و استثمار در کشورهای قاره های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین و خلقهای کشورهای امپریالیستی بادولتهای شان میرساند. وثانیاً: عمق افکار و نظرات ارتجاعی و سرسپردگی وی را به امپریالیزم و ارتجاع بنمایش میگذارد. خانم سیمانوری باید توجه نماید که علماً و عملاً بین منافع مردم افغانستان (و منافع سایر خلقها و ملل جهان و منافع زحمتکشان امریکا) و دولت امریکا یعنی طبقات ارتجاعی سرمایه دار تفاوت کلی و اساسی وجود دارد. و منافع خلقهای زحمتکش تحت ستم و استثمار و منافع امپریالیستهای ستمگرو استثمارگر در هیچ سطحی نمیتواند یکسان باشد. بعبارت دیگر بین توده های خلق افغانستان و امپریالیزم امریکا و طبقات ارتجاعی داخلی تضاد طبقاتی آشتی ناپذیری وجود دارد که حل آن فقط از طریق سرنگونی سلطه نظامی، سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی امپریالیزم و حاکمیت طبقات ارتجاعی فنودال و کمپرادور (پایگاه اصلی امپریالیزم در جوامع تحت سلطه) میسر میگردد. همچنان بین منافع زحمتکشان جهان و منافع قدرت های امپریالیستی جهان خوار به لحاظ ماهیت و خصلت هیچ نوع همسویی وجود ندارد.

خانم سیمانوری ادامه میدهد: "بعضی مواردی است که دولت امریکا مستقیماً در امور کشورمان دخالت میکند که از این راه گریز و یاگزینش دیگری نداریم." در این مورد قبلاً تذکر داده شده است که امریکا و کشورهای ناتو بیحیث نیروهای استعمارگرو اشغالگر بر مردم افغانستان حکم میرانند و ستم میکنند؛ بآنکه جهت فریب مردم مضحکه های انتخاباتی براه می اندازند و مزدوری رابحیث رئیس جمهور و مزدورانی رابه سمت وزیران و دیگر عالی رتبه های دولت تعیین میکنند و عناصری خاین و میهن فروش و یا افراد بی خاصیت و انقیاد طلب تشنه جاه و مقام را به حیث نمایندگان پارلمان جمع میکنند و نام آنها را باصطلاح «نمایندگان» میگذارند. ولی در واقع آنها حاکم مطلق بر سر نوشت خلق و میهن اند. و کرسی و سایر مزدوران از خود هیچگونه اراده و اختیاری ندارند، همه چیز همه اموریه آنها دیکته میگردد. در اینجا موضوع تنها دخالت در امور کشور مطرح نیست؛ موضوع اشغال نظامی و سلطه استعماری بوسیله ابر قدرت امپریالیستی امریکا و ناتو و سلب استقلال کشور و در بند کشیدن مردم افغانستان مطرح است.

خانم سیما نوری مینویسد: " امریکا از فرسنگها دور در اینجا آمده تا منافع کشور خود را تامین کند و ضمناً از گاو غدودی رابها هم بدهد. در اینجا است که ما به یک ذعیم (منظور اوزعیم است) عامل ضرورت داریم که از آن غدود استفاده اعظمی در راه رفاه کشور عزیزمان کند." خانم سیمانوری در این مورد درست میگوید که امریکا جهت تامین منافع کشور خود آمده است؛ یقیناً که لشکر کشی امپریالیزم امریکا و متحدین آن در افغانستان و کشتار خلق ما و ویرانی کشور و اشغال نظامی آن و تاسیس دولت دست نشاند و کنترل نظامی منطقه به منظور تحقق اهداف استراتژیک آن صورت گرفته است و نه جهت آرامی و رفاه مردم افغانستان و آبادی و ترقی کشور و تامین صلح و آرامش در منطقه.

امریکا در افغانستان و منطقه دارای استراتژی دراز مدت است؛ از یک طرف دسترسی به ذخایر غنی گاز و نفت آسیای میانه و حوزه دریای خزر و کنترل کشور ایران و خلیج فارس و تامین منافع در منطقه شرق میانه و ارجانب دیگر محاصره امپریالیزم فدراسیون روسیه و کشور سوسیال امپریالیستی چین که در حال بزرگ شدن و تبدیل آن در آینده بیک قدرت بزرگ در منطقه خواهد بود، میباشد. و بادر نظر داشت موقعیت جغرافیائی و استراتژیک مهم افغانستان در مرکز قاره آسیا، با وضعیت که در طی سی سال اخیر در افغانستان بوجود آورده اند که عامل اصلی و عمده هم بعد از سوسیال امپریالیستهای شوروی و رژیم مزدور خلقی پرچمیها و ملیشه های مزدور، همین امریکا و دولتهای اروپای غربی و دولتهای ارتجاعی منطقه (خصوصاً پاکستان و ایران) و مزدوران شان احزاب ارتجاعی اسلامی بوده هستند. امریکا و متحدین آن در ناتو از شش سال باین طرف جنگال خونین شانرا در افغانستان فرو برده اند و دولت امریکا با ایجاد پایگاه های نظامی حضورش را در افغانستان و منطقه دایمی ساخته است. خانم سیما نوری باید ملتفت باشد که از یک طرف در طی شش سال اخیر امریکا و متحدین آن بنام «کمک» فرد فرد از مردم افغانستان را تا گلون در قرض غرق کرده اند بآنکه با ذعان خانم سیمانوری از گاو غدودی رابه مردم افغانستان هم نمی دهند، و این غدود هم در دسترس مزدوران و خادمان آنها و انقیاد طلبان ملی گذاشته میشود تا تطمیع شوند و به سرسپردگی شان به امپریالیزم ادامه داده و سلطه امپریالیزم را آرایش دهند، نه در دسترس مردم افغانستان. لکن این مردم فقیر و گرسنه افغانستان اند که بار این میلیاردها دلار قرض را بدوش میکشند و هاسال دیگر برای پرداخت این قروض گرسنگی و محرومیت خواهند کشید. خانم سیمانوری مطمئن باشد که «زعیمی» که در رأس دولت دست نشاند قراگیرد مانند کرسی عمل خواهد کرد. و «زعیم» عوض کردن هم یک فریبکاری است تا قدرتهای امپریالیستی اشغالگربنوانند هر چند سال مردم رابا مضحکه های انتخاباتی مشغول نگهدارند. در حالیکه جریان امور کشور طبق

نقشه و خواست آنها به پیش رفته و مردم در جهنم فقر و فلاکت و بد بختی دست و پا خواهند زد. و هر فردی که مانند خانم سیما نوری سعی کند تا مردم را به «زعیم» جدیدی بفریبد آب در آسیاب دشمن می ریزد.

خانم سیمانوری باید بداند که سیاست خارجی افغانستان بحیث یک دولت مستعمراتی و دست نشانده ملهم و تابع از سیاستهای قدرتهای اشغالگر خاصاً دولت امریکا در منطقه و جهان است. و کرزی و یاوزیر خارجه دولت دست نشانده هیچ گونه صلاحیتی ندارند تا در مورد روابط شان با پاکستان و ایران و دیگر کشورها تصمیم بگیرند. و حتی سفر آنها به این کشورها و کشورهای دیگر و یا اینکه روی چه مسایلی صحبت کنند قبلاً توسط دولت امریکا تعیین میشود. خانم سیما نوری می نویسد که: " تجربه گسترده داکتر خلیزاد در امور سیاسی ممالک و وطنش ویرامستعدتر میسازد. وی باعظم راسخی (که منظورش عزم راسخ است) که دارد این ملت عذاب کشیده را از این ورطه برهاند".

در اخیر باز هم تکرار مینمایم که بفرض اگر خانم سیما نوری از روی ناآگاهی و بی اطلاعی به نوشتن چنین مطالبی اقدام کرده باشد؛ بهتر بود تا ابتدا در اطراف این مسایل غور و تعمق بیشتری بخرج میداد و اگر آگاهانه و عامدانه به چنین اقدامی دست زده است به یقین که در جایگاه شایسته اش یعنی منجلا ب انقیاد ملی و تسلیم طلبی طبقاتی قرار گرفته است. چنانکه قبلاً در مورد ماهیت فکری و سیاسی خلیزاد و عملکردهایش علیه خلق های افغانستان و عراق، خلقها و ملل مظلوم دیگر و در مورد ماهیت دولت مزدور کرزی و عملکردهایش در طی شش سال گذشته در این نوشته اشاراتی نموده ام؛ دولت دست نشانده جهت کار و خدمت برای کشور و مردم تاسیس نشده است، بلکه دولتی است متشکل از خائنین و میهن فروشان و جنایت کاران در جهت پاسداری از منافع امپریالیزم امریکا و متحدین آن در افغانستان و منطقه و حفظ منافع گروهی و طبقاتی خود آنها. کرزی هم تا حال بر همین راستا عمل کرده است و هر عنصر دیگری که بجای او در رأس این دولت گمارده شود بشکل دیگری با عین ماهیت عمل خواهد کرد. از اینرو هیچ مزدور بیگانه ای قادر نخواهد بود که مردم ستم دیده و عذاب کشیده افغانستان را از این ورطه هولناک نجات دهد. نجات مردم افغانستان از این ورطه فقط با طرد سلطه استعماری قدرتهای امپریالیستی اشغالگر و دولت دست نشانده آنها بوسیله مبارزه انقلابی توده های مردم تحت رهبری یک حزب انقلابی مردمی امکان پذیر می گردد.